**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010309**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یکی از دوستان یک سؤالی پرسید می‌خواهم ابتدا قبل از ادامۀ بحث سؤال این دوستمان را پاسخ بدهم، ایشان می‌گفت آیا از روایاتی که فقط در پاسخ سؤال از اتجار به مال یتیم فقط امام فرموده اگر تجارت کند ضامن است نمی‌شود اینجور استفاده کرد کأنّ اصل حکم جواز تکلیفی‌اش روشن بوده سؤال از ضمان و عدم ضمان کرده.

این سؤالی که دوست ما می‌پرسید اختصاص داده بود به مواردی که سؤال سائل باشد. من سؤال را گسترده‌تر می‌کنم. امام علیه السلام در جایی که فقط متعرض حکم ضمان شدند آیا این معنایش دلیل بر این نمی‌توانیم بگوییم کأنّ اصل جواز مسلم بوده، امام علیه السلام حکم ضمان را خواستند بیان بفرمایند، و الا اگر روشن نبوده چرا به آن نپرداخته؟

در پاسخ حالا چه نسبت به روایت‌های سؤال، مسبوق به سؤال، چه نسبت به روایت‌های ابتدایی هر کدام باشد این دو مرحله بحث مطرح هست. یکی این‌که آیا مفروض این هست که آیا این درست است که امام، یعنی حتماً باید بگوییم حکم جواز مشخص بوده یا اینجور نیست؟ این یک مرحلۀ بحث.

بحث دیگر این‌که حالا احیاناً آیا مصلحت خاصی بوده که امام علیه السلام پاسخ ندهند؟ یعنی ممکن است شخصی بگوید امام علیه السلام ولو این جهت مشخص نیست، امام علیه السلام در مقام این جهت نیستند، این را به این شکل مطرح کردند.

اما آن مرحلۀ اوّل سؤال اگر ما فرض کردیم این حکم مسأله، حکم تکلیفی اتجار با مال یتیم برای اشخاص مشخص بوده که حتماً آن حکم جواز باشد معلوم نیست. ممکن است تفصیلی در مسأله باشد. به هر حال حکم مسأله را فرض کنید سائل می‌دانسته. یا مخاطبین امام علیه السلام در سؤالات بدوی حکم را می‌دانسته‌اند. اما آن حکم چی بوده است که می‌دانسته‌اند؟ جواز بوده، تفصیل در مسأله بوده؟ اصلاً حرمت بوده. اصلاً می‌دانستند که حرام است ولی سؤال این بوده که این کار حرام را اگر بکند ضمان هم می‌آورد یا ضمان نمی‌آورد؟ این خیلی روشن نیست.

شاگرد: ضمان نیاورد با کار حرام؟ یک تصرفی حرام باشد ولی ضمان نیاورد؟

استاد: بله ممکن است ضمان نیاورد. حرمت تکلیفی حرام هست ولی ضمان نمی‌آورد. آن ملازمه ندارد که حتماً یک چیز حرام باشد.

شاگرد: مثالش را دارید؟

استاد: فرض کنید کسی واجب هست برایش به، حرام هست نفقۀ اقارب را ندهد، باید نفقۀ اقارب را بدهد. ولی اگر نداد ضامن نیست، به عهده‌اش نمی‌آید. خیلی ملازمۀ این حکم وضعی و حکم تکلیفی ملازمه‌ای. یعنی حرام است اجتناب از دادن نفقه بهش. به عهدۀ شخص هم نمی‌آید ولی این‌که تکلیفاً یک چیزی واجب باشد حتماً لازم نیست با وضع هم همراه باشد.

شاگرد: حق اولویت داشته باشد ما ؟؟؟ شاید حق اولویتش را چیز کردیم حرام است، ولی خب چیز ندارد.

استاد: حالا ممکن است بله مالک بشویم. یک معامله‌ای حرام باشد ولی معامله صحیح باشد.

شاگرد: بیع وقت النداء

استاد: بیع وقت النداء، حرام است ولی صحیح است. با همدیگر ملازمه ندارند. بله نمی‌خواهم بگویم که خالی از استغراب نیست، آن را نمی‌خواهم انکار کنم ولی اینجور نیست که خیلی روشن باشد. حالا فوقش این است که شما بگویید که این‌که حرام باشد خب بعید است مثلاً باز هم سؤال کنند و اینها. حالا تفصیل ممکن است در مسأله باشد در بعضی صورت‌ها جائز باشد، بعضی صورت‌ها جائز نباشد.

شاگرد: اگر تفصیل هم باشد ما اگر بخواهیم از کسی سؤالی مثلاً می‌گویند آن جاهایی که

استاد: نه، لازم نیست تخصیص به ذکر بزنند. یک سری موارد جوازی علی وجه الاجمال که وجود دارد، همان موارد اجمالی را سؤال می‌کنند دیگر. لازم نیست وقتی محط سؤالش آن سؤال از چیز دیگری هست، سؤال انجام بشود. یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که امام علیه السلام حالا در بعضی از چیزها هست، راوی سؤال پرسیده از این‌که آیا می‌شود تجارت کرد یا نمی‌شود تجارت کرد. حالا یک نکته‌ای من ابتداءً اوّل بگویم تا قبل از این نکتۀ دومی که می‌خواهم متعرض بشوم. ببینید اصلاً روایات ما سؤال‌هایی که سائلین می‌پرسیدند ناظر به این جهت بوده که سؤال کنند که حلال است یا حرام است؟ سؤال از چی بوده؟ این یک مطلب.

در بعضی روایات ما سؤال این هست که عن المال یعمل به. روایت منصور بن صیقل. عن مال الیتیم یعمل به. این ظاهرش این است که فرض کرده که با مال یتیم عمل می‌شود. حالا حکم مال یتیمی که با آن عمل شده را سؤال می‌کند. ناظر به این نیست که آیا عمل با مال یتیم صحیح هست یا صحیح نیست. بعضی روایات دیگر هست که اصلاً سؤال می‌کند هل یجوز ان یعمل به او لا یجوز.

مثل روایت اسماعیل بن سهل اشعری. اسماعیل بن سهل اشعری تعبیر روایت این هست، ۳۵۵۳۳.

«سَأَلْتُهُ عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ هَلْ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُعَيِّنَهُ أَوْ يَتَّجِرَ فِيهِ»

این ظاهرش این است که آیا یک همچین حق دارد که یعینه. حالا یعینه معنایش بماند. یعینه در واقع این‌که شخصی یک طلبکاری از دیگری دارد، چون نمی‌تواند الآن نقدش کند با قیمت کمتر راضی بشود برای این‌که نقد بگیرد، عینه به این می‌گویند. حالا با یک توضیحاتی اجمالش این معناست که آن قرضی که دارد نتیجه‌اش این هست به مقدار کمتر ولی حالّاً آن را بتواند بگیرد. حالا معنای عینه چی است بماند. ولی آنش را کار ندارم.

«أَوْ يَتَّجِرَ فِيهِ» سؤال یتجر فیه هست. سؤال می‌کند هل للوصی ان یتجر فیه. این ظاهرش این هست که دارد سؤال می‌کند از این‌که این وصی حق دارد تکلیفاً اتجار کند؟ و امثال اینها. یعنی لا اقل حق تکلیفی اتجار کردن را این مشمول این سؤال هست.

بعضی سؤالات هست، بعضی روایات ما هست اصلاً سؤال را مطرح نکرده، می‌گوید سألته عن مال الیتیم همین. آیا فرض کرد، مثلاً آن روایت قسم اوّلی که عرض کردم، مثلاً روایت منصور صیقل عن مال الیتیم یعمل به

جلد ۲۲، حدیث ۳۲۵۳۹.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ يُعْمَلُ بِهِ»

این فرض کرده که با مال یتیم تجارت شده. می‌گوید حالا این حکمش چی است؟ اما این دیگر ظاهرش این نیست که از خود عمل کردن که عمل کردن جائز هست یا جائز نیست آن سؤال می‌کند. به هر حال مفروغ عنه بوده که اصل عمل حکمش معلوم است. خب سؤال این هست که مثلاً روایت محمد بن مسلم عن ابی عبد الله السلام فی مال الیتیم. این سؤالی که به این شکل هست مراد این هست که هل یجوز العمل به؟ یا سؤال این هست که اذا عمل به فما حکمه؟ یعنی سؤال از حکم نفس عمل است یا احکام مترتب بر عمل را سؤال می‌کند؟ اینها به نظر می‌رسد اینجور چیزها عن مال الیتیم خیلی معلوم نیست که سؤال از چی بوده، نه این‌که کلمه، به راوی، سائل به امام گفته مال الیتیم. کلمۀ مال الیتیم را که به کار نبرده که. رفتم خدمت امام گفتم مال الیتیم. یک سؤالی مطرح کرده آن سؤال را حکایت نمی‌کند. فقط جواب امام را حکایت کرده. ما باید از جواب امام بفهمیم که سؤال چی بوده. چون لفظ سؤال نیامده. این در روایات خیلی هم داریم، فرض کنید می‌گوید سألتُ الامام علیه السلام عن الجبن. سألتُ عن الجبن، جبن چیزهای مختلف ممکن است داشته باشد. ممکن است سؤال از این باشد که جبن ذاتاً خوردنش مکروه است یا مکروه نیست می‌گویند پنیر با گردو بخورید مثلاً خوب است، بدون گردو بخورید مثلاً این است یک سؤال. سؤال دوم این‌که مثلاً از انفعۀ میته تهیه می‌شود این آیا اینها از بازار، پنیرهایی که از بازار می‌خریم این پنیرها ما می‌توانیم اصالة الطهارة درش جاری کنیم یا نمی‌توانیم درش جاری کنیم. ۲، ۳ جور سؤال در مورد جبن هست همۀ اینها هم اتفاقاً در روایات مطرح است، در مورد احکام مختلفی در مورد جبن مطرح هست که آیا ذاتاً جبن چیز خوبی است خوردنش، چیز خوبی نیست که می‌گوید الجبن و الجوز اذا اجتمعا، اگر با هم باشند خوب است تنها تنها باشند خوب نیست، امثال اینها. به اصطلاح اگر آدم زیاد بخورد خر می‌شود، حالا بگذارید من یک قصه هم خودم بگویم، بچه بودیم، خیلی پنیر دوست داشتم، به ما می‌گفتند که پنیر نخور خر می‌شوی. بعد یک موقع بیرون رفته بودیم یک دانه الاغ دیده بودیم، گفتیم این الاغ‌هایی که این بیرون هستند پنیر خوردند؟! حالا سؤال از این هست که این پنیرها، این سؤالات مختلف، سألته عن الجبن این‌که از کدام حیثش سؤال کرده، این از توش در نمی‌آید، آن دیگر باید از جواب فهمید که حیث سؤال چی است؟ خیلی وقت‌ها فقط موضوع سؤال را در روایت نقل می‌کند، محمولش را نقل نمی‌کند. این روایت محمد بن مسلم که می‌گوید سألته عن مال الیتیم این دو جور می‌تواند محمولش باشد، هل یجوز العمل به، این یک سؤال، یک سؤال دیگر این‌که اذا عمل به الولی یا غیر الولی هل هو ضامنٌ؟ لیس بضامنٍ؟ هر دوی این سؤالات، چون به هر حال سؤال را نیاورده، ما باید از جواب بفهمیم که سؤال به چه شکل بوده.

شاگرد: از شهرت عامه هم می‌شود؟

استاد: حالا آنها یک چیزهای دیگر است که فضایی که حاکم هست گاهی اوقات تعیین کننده است که سؤال به چه جهتی انصراف داشته امثال اینها. ولی بیش از آن‌که آن فضاها اثرگذار هست خیلی وقت‌ها از خود جواب معلوم می‌شود که سؤال مربوط به چه جهتی هست و امثال اینها. این است که گاهی اوقات مبهم می‌ماند. گاهی اوقات هم مبهم می‌ماند، روایت مجمل می‌شود.

شاگرد: استاد پس در این کتاب کافی که روایت را جمع‌آوری کرده از عنوان باب می‌شود تشخیص داد که این سؤال چی بوده؟ چون شاید قرائنی در کتاب‌های سابق بوده این قرائن را به شکل عنوان باب ذکر کرده باشند؟

استاد: حالا آن‌که بخواهیم به نحوی باشد که ما بتوانیم مطمئن بشویم که حتماً ناظر به آن عنوان باب هست، آن همچون قرائنی هست که می‌تواند کمک کند برای تشخیص این‌که جهتی که سؤال سائل ناظر به آن هست چی هست؟ علی ای تقدیر من حالا بحث را روی هر سه گروه این روایات عرض می‌کنم. ما فرض کنید یک روایتی که گفته: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ يُعْمَلُ بِهِ»

که مفروض گرفته که عمل شده، سؤالش این است که این حکمش چی است؟ که این عرض کردم این‌که حالا این عمل باهاش حلال است، حرام است، چی است؟ امثال اینها ممکن است اصلاً ناظر به این جهت نباشد، حلیت و حرمتش. اگر هم به فرض مفروغ عنه بوده که این حلال، حکم مسأله مفروغ عنه بوده این‌که حتماً حکم جواز علی وجه الاطلاق باشد ممکن است نباشد، ممکن است در بعضی موارد جائز باشد، در بعضی موارد جائز نباشد امثال اینها. و به خصوص این پاسخی که امام علیه السلام دادند این پاسخ معلوم نیست معنایش این است که در همۀ صور این پاسخ جائز بوده. به خصوص روایت منصور صیقل نکاتی که درش هست این ظهور ندارد که می‌خواهد امام علیه السلام بفرماید در همۀ این صورت‌ها جائز است با وجودی که جائز هست ولی شخص ضامن است. این اصلاً همچین ظهوری ندارد.

آن روایتی، این یک روایت منصور صیقل. روایت اسماعیل بن سعد اشعری: «هَلْ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُعَيِّنَهُ أَوْ يَتَّجِرَ فِيهِ»

ظاهرش این است که حکم تکلیفی را محل سؤال قرار داده. یعنی یا صرفاً حکم تکلیفی را سؤال کرده یا علاوه بر حکم تکلیفی ناظر به این‌که آیا حق دارد، کأنّه لازمۀ حق داشتن این هست که ضامن هم نباشد و امثال اینها یک همچین. به هر حال این‌که به حکم تکلیفی مطلب نظارت دارد یعنی شاید قدر مسلمش این هست که از حکم تکلیفی سؤال می‌کند. ولی امام علیه السلام به هر علتی پاسخ ندادند، این حکم تکلیفی را. فرمودند: «إِنْ فَعَلَ فَهُوَ ضَامِنٌ.» حالا بالأخره فعل یا لم یفعل.

شاگرد: این‌که گفتند فهو له ضامن ضمانت دلالت التزامی ندارد به این‌که تصرفش عدوانی بوده؟

استاد: نه ضمانت هیچ همچین چیزی ندارد.

شاگرد: شما گفتید بعضی وقت‌ها سؤال معلوم نیست از جواب امام باید سؤال را بفهمیم که ما یک عالمه روایت هم داریم که جواب غیر از، بی‌ربط یا

استاد: نه مرادم این نکته هست که گاهی اوقات ممکن است سؤال یک ظهور بدوی داشته باشد از پاسخ امام علیه السلام اثرگذار هست در این‌که ما آن ظهور بدوی سؤال را بفهمیم که آن نحوی که ابتداءً سؤال را خیال می‌کردیم نبوده. در مورد این روایت ممکن است به قرینۀ پاسخ امام علیه السلام ما بفهمیم که اصلاً هل للوصی ناظر به این هست که یک همچین حقی دارد که لازمۀ این حق این است که ضامن نباشد؟ ناظر به حکم تکلیفی عمدتاً نباشد. اصلاً آن تکه‌ای که رویش دارد، این‌که یک همچین حقی داشته باشد که کسی که ولایت بر یک کار دارد خب قهراً ضامن نیست. سؤال از حکم تکلیفی بما هو حکم تکلیفی نباشد. از آن اصل هل للوصی یعنی یک حقی که این حق پاگیرش هم نباشد، مشکلی هم برایش ایجاد نکند یک همچین حقی ثابت هست؟ این یک نکته. بنابراین این یا سؤال از جهت حکم تکلیفی نبوده ولو ابتداءً ما خیال می‌کردیم از حکم تکلیفی بوده، یا اگر هم از حکم تکلیفی سؤال هم کرده یعنی در سؤال سائل حکم تکلیفی درج شده بوده امام علیه السلام مصلحت ندیده سؤال را پاسخ بدهد. آن نکته‌ای که می‌گویم این است که ممکن است حکم مسأله امام علیه السلام اینش برایش مهم نبوده، یعنی چون خیلی وقت‌ها افراد پابند حکم تکلیفی ممکن است نباشند. امام علیه السلام برای زاجریتش آن مشکلی که اینجا هست برایش بیان کنند این مهم‌تر بوده. مهم این است که، ببینید خیلی وقت‌ها حالا گفتید پول مهم‌تر است، در حج، طواف حج و طواف نساء و همۀ اینها واجب است. ولی آن که مردم مقید هستند به طواف نسائشان است. و الا از جهت چیز همه‌شان یکسان هستند، وجوب تکلیفی عین هم هستند، هیچ فرقی ندارند.

شاگرد: خدا هم این روحیه را می‌دانسته

استاد: می‌دانسته، بله. بعد این است که افراد مثلاً به روحانی کاروان می‌گوید که دو رکعت نماز طواف نساء به جای من بخوان. این یعنی آن درخواستی که معمولاً مثلاً روحانی کاروان‌ها خیلی وقت‌ها مثلاً طواف حج را خیلی انگار. البته آنها نمی‌دانند که آن غرضی که برایش مترتب هست طواف حج هم برایش دخالت دارد، حالا از این جهت هیچ فرقی ندارد، ولی همین‌که اسم این طواف نساء شده، اسم آن طواف حج شده، خود همین موضوعیت پیدا کرده، بعد این‌که این یک مقداری افراد نسبت به آن حساس‌تر باشند. غرض من این هست که ممکن است اصلاً امام علیه السلام می‌گوید حالا من بگویم که شما حرام هست آن هم که مهم نیست. آن نکته‌ای که محرکیت بیشتر دارد که آن ضمان هست این را بگویم آن حتی بهتر، مهم‌تر هست. یعنی آن قضیۀ مهم این است که می‌خواست ببیند که پایش گیر می‌افتد یا گیر نمی‌افتد؟ این هم، یعنی نکته‌ای که امام علیه السلام وارد بحث به آن جهت چیز نمی‌شود، این است که افراد اینقدر پابند حکم تکلیفی صرف نیستند. ولی حکم وضعی چیز برایشان مهم‌تر است.

شاگرد: آن که سائل گفته که هل للوصی ان یعین نحو امام جواب در مورد ضمان داده، ضمان در مورد تعیین هم معنا دارد یا فقط در مورد؟

استاد: تعیین که روشن‌تر است. در مورد تعیین یعنی اگر دین را با کمتر از آن معامله بکند باید کلش را برگرداند. یعنی فرض کنید تعیین، نتیجۀ تعیین این است بچه یک طلبکار از دیگری هست، از یک نفر مثلاً یک میلیون می‌خواهد. این می‌گوید که تو بیا ۵۰۰ به من بده، دینت تمام. یعنی ولی، خیلی وقت‌ها طرف می‌داند که یک میلیون را که نمی‌دهد. حالا می‌گوید با ۵۰۰ تومان یک چیز بکنیم که ۵۰۰ تومان را بدهد. که به خصوص در چیزهای حکومتی خیلی این شایع بوده. یعنی مأموریت حکومت‌ها فرض کنید افرادی که مثلاً از مرکز یک دستخط می‌گرفتند که مثلاً فلان مقدار به این بدهید، فلان والی نامه می‌نوشتند به فلان والی، اصلاً یکی از مرسومات این بوده که بیا با همدیگر چیز کنیم. حواله که می‌گرفته هیچ وقت حواله را به‌طور کامل طرف نمی‌داده. یک مقدار، با همدیگر چَک چَک می‌کردند که حالا شبیه آن هم تصویب بودجه است که چه مقدارش را بعداً طرف بدهد. همینجور هم هست یعنی جایی که تصویب می‌شود غالباً مقداری که تخصیص داده می‌شود نسبت به بودجۀ تصویبی خیلی کمتر است. بستگی دارد طرف چقدر زرنگ باشد آن مسئول آن اداره و امثال اینها که بتواند از این بودجۀ تصویبی چقدر تخصیص پیدا کند. این بالأخره قانون روزگار است که آن چیزی که خیلی وقت‌ها برای طرف حق خودش را بگیرد ناچار هست که یک مقدار حق را کم کند تا بتواند حق را بگیرد. بحث سر این هست که آیا نسبت به مال خودش طرف می‌تواند این کار را بکند. نسبت به مال یتیم. مال یتیم بگوید که شما یک میلیون تومان بدهید، ۵۰۰ تومان به من بده من بقیه‌اش را بخشیدم ولی یتیم. مصلحت یتیم را هم رعایت می‌کند، می‌بیند آن طرف که یک میلیون را نمی‌دهد. حالا ۵۰۰ بگوییم آن طرف می‌گوید خب بیا این ۵۰۰ تومان را بگیر ما را بریء الذمه بکن. طبق این روایت می‌گوید که نه اگر این کار را بکند ۵۰۰ تومان بقیه‌اش را هم بدهد از جیب خودش. یعنی ممکن است این ضامن هست یعنی نباید، آن کاری که می‌تواند بکند این است که خودش کأنّ ۵۰۰ تومان کمبود را خودش کأنّ ببخشد. وقتی بخشید از جیب خودش بخشیده، از جیب صغیر بخشیده نمی‌شود. حالا اینها مورد بحث است که آیا مطلب حکم مسأله همین هست، حکم مسأله همین نیست، ولی حق تعیین دارد، این مسأله‌اش در فقه مطرح است که آیا ولی در جایی که مصلحت طفل این هست که مصالحه کند دین یتیم را به کمتر از او اگر مصالحه کند این مصالحه واقع می‌شود؟ نمی‌شود؟ امثال اینها، آن

شاگرد: یعیّنه به معنی این نیستش که کلی

استاد: نه عینه یک اصطلاح خاص است. اصطلاح خاص تعیین. این باب ۶۳. می‌گوید تقدم معنی العینة فی باب ۴۲ انه یجوز لمن علیه الدین ان یتعین من صاحبه من ابواب البیع. آنجا روایات هست که کم می‌گذارد برای این‌که آن دین را حال کند. طرف که نمی‌پردازد، علت این‌که چیز هم هست برای این‌که دین را از آن دینیت در بیاورد تبدیل به پول کند مجبور است کم بگذارد که آن طرف قبول کند. و الا طرف نمی‌دهد آن مقداری که هست. اینها بحث‌هایش آنجا در همان باب ۴۲ که. این است که من نخواستم وارد آن بحث عینه بشوم که اصلاً عینه به چه معناست. غرضم این هست که روایت‌هایی دیگری که در ما نحن فیه دارد خیلی‌هایش باید از پاسخ فهمید که سؤال سائل چی بوده. لا اقل اجمال دارد، هم این‌که سؤال سائل چه بوده است خودش یک موضوعی هست که باید از پاسخ فهمید، هم این‌که امام علیه السلام، حالا سؤال سائل فرض کنید اعم هم بوده. آیا امام علیه السلام مصلحت دانسته که سؤال را به‌طور کامل پاسخ بدهد؟ یا مصلحت ندانسته؟ ممکن است شبیه همین روایت اسماعیل بن سهل سائل سؤالش اعم کرده، ولی امام علیه السلام آن جهت مهم‌تر را که این‌که بالأخره نتیجۀ این کارها چی می‌شود آن را بیان کرده. چون خیلی شاید تأثیر نداشته بیان حکم تکلیفی قضیه در منع کردن و چیز کردن. آن ضمان را وقتی بیان بکنند طرف وقتی می‌فهمد که پایش گیر است اگر معامله بکند زیان بکند باید از جیب خودش بدهد اصلاً اقدام هم نمی‌کند، امثال اینها. این است که ما از این روایات بخواهیم اینجوری استفاده کنیم که امام علیه السلام مفروغ عنه بوده جواز یا امثال اینها اینها استفاده نمی‌شود.

شاگرد: یعنی می‌خواهید بگویید اصلا ظهور ندارد؟

استاد: نه ظهور ندارد در این‌که ناظر به این جهت هست. اوّلاً ممکن است اصلاً سؤال سائلین ناظر به این جهت نباشد، اینجور نیست که سائل کأنّه. آخر اصل استدلال در مورد سؤال سائل این است کأنّ سائل برایش جواز مسلم هست. امام علیه السلام این ارتکاز جواز را تقریر کرده. اصل این تقریب استدلال این است. این‌که سائل ارتکاز جواز داشته باشد یا نداشته باشد مسلم نیست، و این‌که به فرض ارتکاز جواز هم داشته باشد امام علیه السلام این ارتکاز را تقریر کرده باشد این هم مسلم نیست. در جایی که امام علیه السلام مستقیماً سؤال پرسیده امام علیه السلام چه بسا مصلحت ندیده آن سؤال را پاسخ بدهد. یعنی روایت اسماعیل بن سهل اشعری را اگر اینجوری معنا کردیم که سوالش از جواز است، ولی امام علیه السلام پاسخ نداده. جایی که صریحاً از این موضوع سؤال کرده امام پاسخ نداده. جایی که صریحاً چیز نکرده، یک ارتکازی در ذهنش بوده می‌گوییم این ارتکاز را حتماً تأیید می‌کند خیلی از تویش در نمی‌آید. این محصل پاسخی که به سؤال این دوست ما بود.

اما داشتیم روایات بحث را می‌خواندیم. حالا یک نکته‌ای در مورد منصور. من تا الآن این‌که شخصی می‌تواند غیر ولی حق داشته باشد از مال یتیم قرض بردارد تنها روایتی که می‌شود ممکن است ما بگوییم که قرض برداشتن غیر ولی از آن استفاده بشود روایت منصور صیقل هست. البته من یک مقداری بعداً فکر کردم گفتم شاید روایت، حالا روایت منصور صیقل از جهت سندی تام نیست، آن که قبلاً اشاره کردم. منصور صیقل خیلی روایت‌هایش تک و توک این طرف و آن طرف هست. خیلی از روایت‌هایش هم روایت‌های مثلاً غیر فقهی است یا فقهی‌های مسلمی هست که فرض کن یک روایت منصور صیقل دارد می‌گوید حج سه قسم داریم، حج تمتع، حج قران، حج افراد. خب این چیز خاصی نیست خب خیلی روایت دیگر داریم که این مضمون ازش استفاده می‌شود. معلوم نیست علتی که نقل شده به خاطر این باشد که اعتماد به آن متن، متن مطلب روشنی هست که در جاهای دیگر وجود دارد و یک سری روایت‌هایش این شکلی است. یعنی قواعدی هست یا بعضی‌هایش غیر فقهی است. ممکن است اصلاً ناظر به آن. و کلاً هم خیلی روایت ندارد. عمدۀ روایت‌هایش راوی اصلی‌اش محمد بن منصور پسرش است، و بعد از محمد بن منصور هم محمد بن سنان نفر دوم هست که خب آن تضعیف شده است، با توجه به تضعیف محمد بن سنان نمی‌شود روایت. آن هم زیاد نیست. کل روایت‌هایش خیلی محدود، بقیه تک و توک است. ابان بن عثمان یک روایت دارد، هشام بن سالم روایت دارد. افراد جمیل بن دراج روایت دارد. بعضی جاهایش هم در روایت معطوف به کس دیگر است، آن هم هیچی، هیچ استدلال نمی‌شود به آن موارد کرد. این است که مجموعاً به نظر می‌رسد روایت منصور صیقل را نشود از جهت سندی معتبر دانست. از جهت متنی هم یک شبهه‌ای به ذهنم آمده بود که اصلاً ممکن است ما اصل ظهورش در اطلاق را مورد تردید قرار بدهیم، چون عبارت روایت را یک بار دیگر من می‌خوانم. روایت ۳۲۵۳۹ هست. یک نکتۀ دیگری هم در مورد این روایت منصور صیقل هست که به فرض منصور صیقل هم ازش عبور کردیم روایت موثقه است. این مبتنی بر این هست که ما روایت موثقه را معتبر بدانیم. حالا ابان بن عثمان در سندش هست ابان را ما امامی ثقه می‌دانیم. آن چیزهایی که در مورد فساد مذهبش را درست نمی‌دانیم، ولی علی بن حسن بن فضال در سندش هست آن دیگر در فطحی بودنش بحثی نیست. حالا که اینجا آمد این را هم در پرانتز بگویم، بحث بعدی اشخاص در مورد علی بن حسن بن فضال اعتبارش را ممکن است شخصی بگوید که ولو ما به‌طور کلی روایت‌های موثقه را قبول نکنیم، روایت خصوص علی بن حسن بن فضال را باید پذیرفت به خاطر آن روایتی که خذوا در مورد بنو فضال وارد شده. «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا» در مورد آن تعبیر وارد شده.

ولی این استدلال ایرادات عدیده دارد. یک ایرادش این هست که آن روایتی که در این مورد وارد شده ضعف سند دارد. «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا» خود آن روایت از جهت سندی روایت، «أبي القاسم الحسين بن روح» هست که آنها خودش خیلی روشن نیست. این یک نکته.

نکتۀ دیگر این‌که این روایت اصلاً کی صادر شده؟ این روایت از زمان امام عسکری علیه السلام هست. علی بن حسن بن فضال الآن امام ابی محمد العسکری یا ابی الحسن العسکری؟

شاگرد: أقول فيها ما قاله أبو محمد الحسن بن علي عليه السلام

استاد: بله، امام حسن عسکری. علی بن حسن بن فضال آن جوری که استفاده می‌شود می‌گوید من کتاب‌ها را با پدرم قرائت می‌کردیم و سن من ۱۸ سال بود. که علی القاعده باید نزدیک‌های وفات پدرش باشد. پدرش که حسن بن علی بن فضال هست متوفای ۲۲۱ یا ۲۲۴ یک بحث‌هایی در مورد وفاتش هست. آن حدودهاست. اگر مثلاً ۲۲۱ در نظر بگیریم علی بن حسن، مثلاً حدود ۲۲۰ هم مثلاً سال می‌شود حدوداً ۲۰۲ ولادتش. و این‌که کتاب‌هایی که علی بن حسن بن فضال تألیف کرده و انتشار پیدا کرده چه زمان بوده؟ این خیلی روشن نیست آیا زمان. مثلاً فرض کنید ممکن است این سؤالی که مطرح کردند اوائل زمان امام حسن عسکری بوده، ۲۵۴. هنوز آن موقع علی بن حسن بن فضال آن تألیفاتش را ننوشته باشد، آن سؤالات بنو فضال که به نحو قضیۀ حقیقیه که نیست، هر کسی که در هر زمانی اسم بنو فضال برایش صدق بکند. این اشاره به یک قضیۀ خارجیه است. آن قضیۀ خارجیه حالا علی بن حسن بن فضال را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ خب خیلی روشن نیست. علی بن حسن بن فضال دو تا برادر دارد احمد و محمد که از او بزرگ‌تر هستند که هر دوشان. و پدرش حسن بن علی بن فضال. ممکن است اصلاً این کتاب‌هایی که پر هست کتاب حسن بن علی بن فضال و احمد و محمد باشد. اصلاً جزء آن بنو فضالی که مورد سؤال هستند نباشد. پس بنابراین این نسبت به علی بن حسن بن فضال نمی‌شود اصلاً با این روایت آن را استدلال کرد.

شاگرد: شما فرمودید چه عصری است علی بن حسن بن فضال؟ عصر غیبت صغریٰ؟

استاد: ولادتش می‌گویم ولادتش حدود اگر ۲۲۱ در نظر بگیریم وفات پدرش را، ولادتش حدود ۲۰۲، ۲۰۳ است. اگر ۲۲۴ در نظر بگیریم که ۲۲۴ گفته شده هم. مثلاً می‌شود ۲۰۵، ۲۰۶ امثال اینها. ممکن است ۲۰۵، ۲۰۶ اگر باشد زمان آغاز امامت امام حسن عسکری هنوز این کتاب‌ها را تألیف نکرده باشد. تألیفش برای بعد از آنها باشد و خیلی روشن نیست که آن زمان، چون سؤال این هست که می‌گوید کتب بنی فضال در بیوتنا ملأی، یا ملاءٌ منه یا ملءٌ منه، یا ملأی منه، جورهای مختلف آن عبارت را خواندند. و به هر حال اشاره به این هست که خانه‌های ما از کتاب‌هایش پر شده. تازه تألیف هم کرده باشد این‌که این تألیفاتش اشتهار پیدا کرده. فرض این است که بنو فضال زمانی هست که این کتاب‌هایش اشتهار، ممکن است هنوز مثلاً سال، فرض کنید سال ۲۵۵ این سؤال انجام شده باشد و هنوز آن اشتهار نسبت به کتاب‌های او نبوده. کتاب‌های برادرهایش و پدرش آن زمان‌ها اشتهار داشته. این است که در مورد آن به فرض هم آن مطلب درست باشد در مورد علی بن حسن بن فضال. این‌که علی بن حسن بن فضال را شامل می‌شود خیلی روشن نیست.

شاگرد: ؟؟؟ فطحی بودن نبود؟

استاد: نه بحث سر این هست که اگر شخصی می‌خواهد بگوید که ما روایت فطحیه را هم به‌طور عام اشکال هم بکنیم روایت بنو فضال به‌طور خاص مورد اشکال نیست. یک موقع هست شما از این روایت استدلال می‌کنید که اصلاً روایت‌های فطحیه حجت است، آن خروج از بحث است. بحث این هست که اگر کسی بگوید که این ازش القاء خصوصیت نمی‌شود کرد. بنو فضال خصوصیت دارد. اینها یک آدم‌هایی بودند خیلی دقیق بودند. مرحوم علامۀ حلی در مورد فطحیه قائل هست که روایت‌های فطحیه حجت نیست. مگر فطحیه‌ای که اجماع بر قبول روایت داشته باشد. و علی بن حسن بن فضال از آن افراد بودند. اجماع بر قبول دارند. می‌گوید باید یک دلیل خاصی بر پذیرش قول فلان فطحی خاص وجود داشته باشد. ایشان اصل را در فطحی عدم الحجیت می‌دانند. ولی در مورد علی بن حسن بن فضال قبول می‌کند. به خاطر عبارت نجاشی المسموع قوله فیهم و امثال اینها. بحث سر این هست که اگر ما مبنایمان این باشد، مبنای علامه حلی را داشته باشیم که قول روایت‌های فطحیه قبول نیست. مگر یک دلیل خاصی در پذیرش یک شخص خاصی وجود داشته باشد. روی مبنای علامه، آیا می‌توانیم به این عبارت تمسک کنیم؟ یا نمی‌توانیم به این عبارت تمسک کنیم؟ اگر کسی از اوّل بگوید این عبارت دال به این هست که فطحیه روایت‌هایشان قبول است که اصلاً از بحث خارج شده. به نظر می‌رسد حتی بنابر این مبنا هم نشود در مورد علی بن حسن بن فضال استدلال کرد. محمد و احمد و حسن بن علی بن فضال عیب ندارد، ولی در مورد خود خصوص علی بن حسن بن فضال نه.

شاگرد: ؟؟؟ نکته‌ای ندارد این تفریق بین برادرش با خودش خودش اگر ؟؟؟ برادرش بالاتر نباشد

استاد: نه ممکن است آنها دقیق‌تر باشد.

شاگرد: اشهر؟

استاد: علی اشهر، بعداً اشهر بوده.

شاگرد: در زمان بقیۀ برادرها

استاد: نه در زمان برادرها معلوم نیست اشهر باشد

شاگرد: زمان امام هادی ۵۰ سالش است

استاد: نه معلوم نیست آن زمان‌ها اشهر باشد. آن زمان‌ها معلوم نیست اشهر باشد.

شاگرد: در زمان حیاتش ۵۰ سالگی طبیعتاً تقریباً می‌شود اوج زمانی که یک آدم

استاد: نه، ممکن است به خاطر این‌که برادرهایش چیز بودند، تا برادرهایش زنده بودند کتاب‌هایش را اشتهار نداده باشد، چه می‌دانیم. خیلی ما اطلاعاتمان اینقدر کافی نیست که بدانیم که چه زمانی علی بن حسن بن فضال به عنوان یک شخص مشهوری، در این‌که بعد از علی بن حسن بن فضال و بعد از این برادرها، آن کسی که در طایفه خیلی مشهور شده علی بوده. علی خب خیلی مشهور شده. این مسلم است، که اشهر از آنها. البته آنها مشهور هستند. حتی کتاب‌های آنها هم به عنوان کتاب‌های درسی مطرح است. نجاشی بعضی از کتاب‌های آنها را درس می‌خوانده، آنها هم خیلی مشهورند. اینجور نیست که احمد به خصوص، احمد از محمد هم مشهورتر است. احمد کتاب‌هایش به عنوان کتاب‌های درسی مطرح بوده و درس می‌گرفتند و امثال اینها. ولی خب تردیدی نیست در این‌که علی اشهر ثلاثه است. ولی کی اشهر شده؟ اصلاً آن کی کتاب‌هایش را عرضه کرده؟ ممکن است احترام برادرها را نگه داشته در یک مدتی اصلاً کتاب‌های برادرهایش را به افراد درس می‌داده خودش. ما چه می‌دانیم چه شکلی بوده و امثال اینها.

شاگرد: اینجا شهرت محل استدلال نیست. عرضم این است که عرفاً اصلاً

استاد: نه شهرت موضوع برای بیوتنا ملأی است. بیوتنا ملأی بنو فضالی هستند که بیت‌هایش از کتاب‌های آنها پر است.

شاگرد: درست است آخر عرفاً تفاوتی نمی‌گذارند بین کسی که خودش از اجلاء شده.

استاد: بعداً خواهد شد. بحث سر این است. بعد ما این. بحث سر این نیست که. این قضیه خارجیه است. یعنی شبیه علیک بهذا الجالس است. یک موقع است که شما می‌گویید اصلاً این اشاره به این هست که قول فطحیه حجت است.

اما اگر اینجور نگفتیم. قرار شد خصوصیت قائل بشویم. خب خصوصیت ممکن است آن خصوصیت در احمد و محمد و بابایش باشد در علی نباشد.

شاگرد: آخر چه نکته‌ای دارد؟

استاد: نکته‌اش این است که اینها ادق بودند. ما چه می‌دانیم؟ ما چه می‌دانیم که چه شکلی است؟ یک موقع شما از اوّل استظهار می‌کنید که این ناظر به این هست که در قبول روایت صحت مذهب شرط نیست و در فتوا و در مفتی صحت مذهب شرط است. یک موقع از اوّل یک همچین استظهاری می‌کنیم این هست. فرض این است که ما یک همچین استظهاری نکردیم، برای بنو فضال خصوصیت قائل شدیم. خصوصیتی قائل شدیم برادر با برادر ممکن است خاص باشد دیگر. فرض این است که نمی‌شود اینها را جدا کرد. یعنی القاء خصوصیت کرد. فرض این است که ما بر مبنای القای خصوصیت نمی‌خواهیم مشی کنیم. حالا بگذارید این بحث را، من به نظرم روایت منصور صیقل حالا منهای آن چیز یک شبهه‌ای به نظرم می‌رسید. سؤال این است که عن مال الیتیم یعمل به، با مال یتیم عمل می‌شود.

«قَالَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مَالٌ وَ ضَمِنْتَهُ فَلَكَ الرِّبْحُ»

این‌که «ضَمِنْتَهُ» آیا از این استفاده می‌شود که در هر حال حق ضمانت دارد؟ یا ناظر به این هست که در جایی که حق ضمانت داشته باشی. «ضَمِنْتَهُ» می‌گوید در جایی که نزد تو مالی باشد و بتوانی ضامن بشوی که شرط. اگر در ضمانت ولی بودن شرط باشد، «ضَمِنْتَهُ» سؤال این نیست که کجا می‌توانی ضامن بشوی، کجا نمی‌توانی ضامن بشوی. می‌گوید اگر ضمانت بکنی ربح مال تو می‌شود. ممکن است شخصی بگوید که آن مطلبی که فقها مطرح می‌کنند که ضمانت و اقتراض در جایی، دو تا شرط دارد، مال داشتن و ولی بودن، ولی فقط می‌تواند ضمانت کند. این مفروغ عنه بوده. این هم به همان اعتماد کرده. یعنی می‌گوید اگر موردی باشد که اقتراض برای تو صحیح است خب مال تو می‌شود. این هم مقدمه است برای بعدی، که اگر اقتراض برایت صحیح نشد و نتوانستی ضمانت کنی این مال و الربح للیتیم امثال اینها. یک مقداری به نظر من اطلاق این روایت در جواز ضمانت مطلق مشکل هست. ما تنها روایتی که برایش می‌شد استفاده کرد که غیر ولی بتواند ضمانت کند، بتواند قرض بردارد، همین روایت. روایت دیگر هیچکدامشان اطلاق در مورد غیر ولی ندارند. این است که حالا آن بحث‌های مفصلی هم که می‌خواستیم بکنیم که آیا غیر ولی اصلاً حق قرض برداشتن دارد ندارد، اینها همه بحث‌هایی بود که به فرض این روایت از جهت دلالی تام باشد. از جهت سندی و دلالی. از جهت سندی خب اشکالش را که قبلا مطرح کردیم ولی به نظرم دلالتش هم اینقدر دلالت روشنی نیست که بشود به این دلالت. پس بنابراین نتیجۀ بحث این است که، این‌که غیر ولی بتواند مال یتیم را قرض بردارد این اصلاً ثابت نیست که قرض بتواند. البته بحث ما به این وابسته نبود، بحث ما این بود که جایی که، حالا ادامۀ بحث برای فردا باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان